

ضرورت اتحاد در اپوزیسیون مردمی

فرامرز دادور

بحرانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کل جامعه ایران را در بر گرفته است. اکثریت قاطع مردم بویژه در میان طبقات و اقشار کارگری، زحمتکش و محروم اعتماد چندانی به نقش سازنده جمهوری اسلامی برای اداره کشور در راستای پیشرفت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ندارند. در واقع وقوع پی در پی بحرانها در گرو موجودیت نظام ارتجاعی-تئوکراتیک که اقتصاد آن نوعی سرمایه داری شدیداً فاسد است، میباشد. تداوم سیاستهای استبدادی حکومتی، نبود آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی، سرکوب حرکتها، انتقادی و تشکلیابی مستقل، چپاول مافیائی ثروت، پیشبرد برنامه های نئولیبرال اقتصادی (خصوصی/خودمانی سازی)، نبود حقوق و قراردادهای دمکراتیک در محیط کار و تشدید استثمار) به شرایط بسیار محروم و وخیم برای اکثریت توده های مردم منجر گشته است. در مقابل، مردم علاوه بر تداوم مقاومت و اعتراضات، در مقاطع مختلف به خیزش های توده ای مانند دی ماه 96 و آبان ماه 98 روی آورده اند و مبارزات در همه جوانب اجتماعی همچنان ادامه دارد.

در واقع در ایران، از همان ابتدای انقلاب و غصب حکومت بوسیله گردانندگان جمهوری اسلامی، جنبشهای مردم به انواع گوناگون مقاومت نموده برای خواسته های دمکراتیک سیاسی و مناسبات عادلانه اقتصادی و اجتماعی مبارزه نموده اند. در شرایط کنونی نیز، فعالان کارگری و مدافعان آزادی و حقوق زحمتکشان، برغم تداوم سرکوبهای وحشیانه از سوی حکومتگران، مطالبات صنفی و دمکراتیک خود را همواره با توسل به اعتصاب و اعتراض به پیش میبرند. در مقاطع و به مناسبت های گوناگون به مطالباتی مانند پرداخت حقوق معوقه و بیکاری، افزایش در حداقل دستمزد، تامین بیمه های بیکاری و اجتماعی، توقف خصوصی سازی، لغو قرار دادهای پیمانی، حق تشکلی مستقل، رفع هرگونه تبعیض جنسیتی و آزادی کارگران و همه زندانیان سیاسی دربند در ابعاد وسیع دامن زده میشود.

اخیراً، در اواخر فروردین 1399، چهار جریان مستقل کارگری و اجتماعی: سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، شورای بازنشستگان

ایران، گروه اتحاد بازنشستگان و اتحاد آزاد کارگران ایران در اعتراض شدید به تصمیم شورای عالی کار (که یک " نهاد سرسپرده و مدافع راستین استثمارگران" معرفی میگردد) در تعیین حداقل مزد برای سال 99 به حدود یک میلیون و هشتصد هزار تومان که "یک پنجم" هزینه ماهیانه زندگی خانوار کارگری را تشکیل میدهد، را "در خور شان و منزلت انسانی" ندانستند. دستمزد حداقل اعلام شده، "کرونای زندگی کارگران" معرفی گردیده با توجه به تداوم "رکود شدید اقتصادی، سقوط ارزش پول، جهش سرسام آور قیمت کالا و تورم"، آنرا کمر شکن اعلام کردند. در همین رابطه، روزنامه نگاران مستقل ایران نیز در نفی اینکه آنها در جایگاه "خالقان واقعی ارزش" نباید به عنوان "کارگران فرهنگی" در خدمت "ایدئولوژیک سرمایه و مذهب" فعال باشند، اعلام نمودند که اتفاقا میبایست به مثابه جنبشی باشند که در راستای "به آتش کشیدن و برملا کردن نهاد استثمار و استبداد"، قلم بزنند.

اما حکومتگران، به هیچ روی پاسخگوی مطالبات مردم نیستند. گرچه در میان گردانندگان سیاسی جامعه در حیطه مدیریت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی (چگونگی اداره سیاسی جامعه و تفاوت در نوع چپاول)، اختلافات محسوسی پدیدار شده و بویژه در ده سال اخیر خط کشی های کمرنگی بین حکومت گران اصلی (اصول گرایان به رهبری علی خامنه ای، طیف نزدیک به وی و تعداد معدودی از فرماندهان سپاه) و گروه های اصلاح طلب و اعتدالگرا ظاهر گشته و در این بین افرادی مانند میر حسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد خانه نشین گشته، شخصیتها و جریانات معتدل تر دیگر به کنار زده شده اند. اما با وجود تصمیم گیریهای اصلی حکومتی با خامنه ای و نزدیکان وی و دنباله روی از سوی دیگر مقامات و نهاد ها، استبداد فقهاتی همچنان ادامه دارد. البته برخی از مقامات پیرامونی به شکایات رقیق خود ادامه میدهند و به گفته علی مطهری، نماینده مجلس دهم، "مجلس در مسائل مهم ایران تصمیم گیرنده نیست". اما بهر حال، تضاد اصلی و لاینحل میان کلیت حکومتگران با اکثریت توده ای مردم شدید تر نیز گشته است.

در سالهای اخیر، اقدامات محسوسی در چالش به سیاستهای سلطه گرانه رژیم از سوی طیفهایی در جامعه مدنی مانند نامه های 14 نفری جهت مشروعیت زدائی از جایگاه ولی فقیه و همچنین نوع رقیقتر آن در دستگاه های دولتی (ب.م. برخی از نمایندگان مجلس) در تقابل با سیاستهای انحصارگرایانه به حرکت در آمده است که نشاندهنده وجود

شکافهای متعدد در کلیت نظام میباشد. البته این روند از انتقادات نسبتاً جدید، به سیر اصلی اعتراضات و اعتصابات انبوه که عمدتاً از سوی فعالان کارگری، اجتماعی، هنرمندان و فرهنگیان برقرار بوده است، اضافه شده اند. در رابطه با بیماری مرگ آور ناشی از وبروس کورونا، بسیاری از فعالان اجتماعی و مقامات از میان رده های پایین دولتی مواردی مانند بی برنامه‌گی و سود جوئی حکومتگران را به باد شدید انتقاد گرفته اند. در این میان برای نجات جان زندانیان زندانی، بویژه بابت کشندگی ویروس کورونا، اعتراضات وسیعی برپا شده و برای مثال در هفته های اخیر میتوان به نامه پانزده تشکل صنفی فرهنگیان کشور به ریاست قوه قضائیه اشاره نمود که خواهان آزادی تمامی زندانیان بخصوص معلمان در بند شده اند. جریان مادران پارک لاله نیز در اطلاعی به تاریخ 15 فروردین 1399 در کنار سایر گروه های حقوق بشری، " خواستار آزادی هر چه سریعتر تمامی زندانیان سیاسی و زندانیان عادی کم خطر" شدند.

در واقع با توجه به وجود بحرانهای گوناگون سیاسی و اجتماعی، سوال عمده در برابر جنبش آزادیخواه و عدالتجوی ایران این است که آیا فرایند ترکیبی از عناصر ذهنی مانند ارتقاء در شناخت و آمادگی فکری-عقیدتی در میان غالب مردم به سطح رویارویی ساختار شکنانه با نظام رسیده است. اگر معیار اصلی برای ارزیابی از وقوع آن، اوجگیری مبارزه هموند در میان جنبشهای مردمی و از جمله کارگران، معلمان و زنان است، در آنصورت با توجه به واقعیات کنونی میتوان گفت که تا نیل به حرکت وسیع انقلابی هنوز فاصله است. همانگونه که در خطوط بالا ذکر گردید، محدوده کنشگری در میان کارگران فعال، عمدتاً در راستای مطالبات صنفی، معیشتی و آزادیهای دمکراتیک انجام میگردد. فعالیتهای جنبش زنان نیز بخاطر تداوم سرکوبها و تبعیضات از اوان انقلاب 1357، هنوز در پیچایش تلاشهای نیمه قانونی و برابری طلب محدود مانده است. جنبشهای دیگر در میان آنها معلمان، بازنشستگان، پرستاران و عمده کارمندان در بخشهای خدمات نیز به تلاشهای صنفی و مطالباتی، گرچه نه ساختار شکنانه ادامه میدهند.

واقعیت این است که هنوز در میان جنبشهای مردمی، مقاومت و اعتراض از سوی جریانات انسجام یافته، متصل به هم و وسیع صورت نمیگیرد. گرچه وزنه اصلی مبارزات بر عهده توده های مدافع آزادی، دمکراسی و عدالت اقتصادی میباشد، اما اعتراضات آنها، عمدتاً بخاطر وجود خفقان سیاسی، هنوز از مرحله عمدتاً تدافعی به تعارض گسترده

خیابانی ارتقاء نیافته است. کنشگران عمدتاً مقطعی و حول موضوعات مشخص اقتصادی و اجتماعی (ب.م. حقوق اقتصادی و مدنی) و نه در راستای براندازی نظام و مبتنی بر پلاتفرمهای مشخص سیاسی، افق‌های روشن استراتژیک و سازماندهی متحد، فعالیت میکنند. برای نمونه، در تاریخ 30 فروردین 99، فعالان در شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان ایران مجبور میشوند که اعتراضات خود به سازمان برنامه و بودجه را به عدم رعایت "اجرای قانون مدیریت خدمات کشوری" و از جمله احیای درست "رتبه بندی" در سالهای اخیر و نه نفی کلیت نهادها و قوانین غیر مردمی نظام، محدود کنند.

با اینحال، خیزشهای مردمی رخ میدهد که هنوز عمدتاً واکنشی (ب.م. دی ماه 96 و آوریل 98) و تا حدی بدون تمرکز بر هدف مشخص و ارزیابی مناسب از چگونگی پیشبرد مبارزات و راهکارهای درگیری با رژیم انجام میگیرند. البته شکی نیست که اکثریت توده‌ها خواهان بقای جمهوری اسلامی نیستند، اما شواهد نشان میدهد که این خواسته‌ها هنوز بطور عمومی در یک جنبش گسترده دموکراسی خواهانه قوام نیافته است. برای موفقیت در راستای تحول به سوی دموکراسی ضروری است که در میان جریان‌ات مردمی، یک اتحاد وسیع، فارغ از دخالت قدرتهای خارجی و حول محور عبور از نظام در جهت ایجاد حاکمیت مردم بر پایه ساختار بلافاصله جمهوری، لائیک و دمکراتیک شکل بگیرد.

در میان جنبشهای مردمی و از جمله فعالان در بین کارگران، زنان، دانشجویان، فرهنگیان، هنرمندان و ملیتها که دارای تفاوت‌های عقیدتی و سیاسی نیز هستند، گرایش سوسیالیستی غالب نیست. اما در میان بخشهای بزرگتری از این جریان‌ات مردمی، اشتراکات سیاسی و اجتماعی در راستای نفی نظام و دموکراسی خواهی وجود دارد که میتواند آورنده زمینه‌های انسجام نوعی جبهه و یا ائتلاف دمکراتیک در میان اپوزیسیون مردمی باشد. در واقع در صورت پیدایش همبستگی گسترده سیاسی (نوعی اتحاد دمکراتیک) در بین جنبشهای مختلف مردمی و وجود چشم‌اندازهای واقع‌گراانه مبارزاتی حول پرنسپ‌های اساسی مانند اعتقاد به جمهوری، لائیسیت و ارزشهای جهانشمول حقوق بشر، رسالت پیشروی مستقل و دمکراتیک اپوزیسیون علیه جمهوری اسلامی موفقیت‌آمیز خواهد بود. بنابراین با توجه به واقعیات موجود در جامعه، روشن است که از ایده سنتی و دگماتیک تاریخی موجود در میان بخشی از نیروهای کمونیست که فرایند حرکت در هر سطحی به سوی سوسیالیسم را تنها در گرو وجود هژمونی سیاسی کمونیست پرولتاریائی میدانند، باید فاصله گرفت.

واقعیت این است که در ایران مانند کشورهای دیگر، جنبش‌های اجتماعی ابتدا برای مطالبات مشخص خود تلاش میکنند که عمدتاً در راستای اهداف دموکراسی خواهانه و عدالتجویانه جنبش سراسری آزادیخواه میباشد. با توجه به اینکه نظام ارتجاعی تئوکراتیک در چارچوب وجود نوعی سرمایه داری فاسد و غیر مولد، ستم اعمال نموده جامعه را می چابد، بدیهی است که اهم مطالبات مردم در راستای مقابله با استبداد، ایجاد عدالت اقتصادی و تلاش برای مشارکت دموکراتیک در امور جامعه سمت و سو میابد. و در حالیکه توده های مردم برای نیل به مجموعه ای از خواست های دموکراتیک صنفی، اجتماعی و سیاسی تلاش میکنند و بنظر میرسد که آنها هنوز از یک راهکار استراتژیک سیاسی همگون و متحد برای مبارزه با رژیم برخوردار نیستند، پس برای جریانات و سازمانهای مترقی و دموکراتیک و بویژه چپ ها باید مهم باشد که به وجود سمتگیری غالب دموکراسی خواهانه در بین توده های مردم و تجمع های محلی و سراسری آنها توجه لازم داشته باشند.

در این ارتباط، مسئله بسیار مهم این است که حتی در کشورهای پیشرفته و دارای آزادیهای دموکراتیک، طبقات و اقشار عمده ای از زحمتکشان و اقلیتهای ملی و مذهبی بدلائل گوناگون (نمونه کاندیتاتوری برنی سندرز در آمریکا) به سوی برنامه های مترقی و عدالتجویانه جذب نمیشوند. ولی بهرحال میباید برای مبارزان مردمی اهمیت داشته باشد که در همبستگی و همکاری عملی برای مقابله با استبداد و حمایت از حقوق دموکراتیک در راستای پیشرفت بسوی جامعه انسانی تر فعالیت گردد. بویژه برای جنبش چپ باید روشن باشد که مبارزه برای تعمیق دموکراسی، در عین اینکه لزوماً سمتگیری ضد سرمایه داری ندارد، اما بخودی خود یک ضرورت سیاسی مترقی بسوی سوسیالیسم میباشد. بخش بزرگی از جریانات چپ در اروپا، آمریکا و بویژه در آمریکای لاتین با شناخت از این معضل، بدرستی برای تقویت مطالبات دموکراتیک تلاش میکنند.

مهم است که نیروهای چپ در خلال دخالت فعال در مبارزات توده ای و شرکت در اتحادیه های دموکراتیک با جریانات مترقی (نه لزوماً سوسیالیستی)، همچنین در ائتلاف های مشروط به مبارزات طبقاتی، در حد امکان با نیروهای ضد سرمایه داری نیز متحد گردند. چه افشاگری از آسیبهای مناسبات سرمایه داری و تاکید بر اینکه دنیای برتر انسانی فرای آن میسر است برجستگی خودش را دارد. و البته باید روشن باشد که کنشهای سوسیالیستی در جبهه های دموکراتیک به معنی وجود تناقض (در عین وجود اختلاف) بین مسیر فعالیتهای دموکراتیک و

سوسیالیستی نیست. تجربیات تاریخی و اصول برآمده از آن نشان میدهند که بخش عمده از دستاوردها در عرصه مطالبات دمکراتیک مانند آزادیهای سیاسی و رفاه اجتماعی میتوانند بنیادهای ساختاری و حقوقی برای پیشرفت آگاهانه توده ای مردم بسوی سوسیالیسم را تشکیل بدهند. در واقع در ایران، توانمندی در استفاده مناسب از تاکتیکهای رادیکال و انقلابی جهت براندازی نظام به شناخت لازم از اوضاع اجتماعی، قدرت تهاجمی رژیم و توان اپوزیسیون مردمی برای رویارویی با سرکوبها، بستگی دارد و در این ارتباط، تمرکز انحصاری بر رویکرد ایدئولوژیک به مبارزه برای نیل به مجموعه اهداف دمکراتیک و انسانی نادرست میباشد. مردم ایران به وجود یک اپوزیسیون مردمی وسیع، متنوع و در عین حال متحد علیه رژیم، حول محور مطالبات عمومی دمکراتیک نیازمند هستند.

فرامرز دادور

22 آوریل 2020

آیا آخوندها تصمیم به کشتار میلیونی مردم ایران دارند؟

آیا آخوندهای "حوزه های علمیه" قم و مشهد تصمیم دارند که کشتار میلیونی مردم ایران را بتدریج عملی کنند؟

امین بیات



آخوند شیاد و امنیتی بنام روحانی وقیحانه اعلام میکنند که 60 میلیون نفر از مردم ایران واجد شرایط دریافت یارانه چهل و پنج هزار تومان میباشند، و نمیگویند کدام سیاست مخرب و توسط چه کسانی باعث این فقر هم گیر شده است. در زمانی دیگر در جلسه ی سه شنبه 19 فروردین "شورای امنیت ملی" گفته: "اگر بین دو تا دو و نیم میلیون نفر جان خود را در اثر ابتلا به ویروس کرونا هم از دست بدهند، به دلیل وضعیت اقتصادی نمیتوان کشور را تعطیل کرد." یعنی اقتصاد و ادامه حیات رژیم مقدم بر جان مردم ایران است.

روحانی باز هم گفته که: "اگر مشاغل و اصناف را تعطیل کنیم، چند وقت دیگر با اعتراض خیابانی 30 میلیون گرسنه روبرو خواهیم شد."

دولت مستعصل روحانی وعده کمک به مردم ایران میدهد، آنهم وقیحانه اظهار میدارد که به هر نیازمند ایرانی یک میلیون تومان وام "قرض الحسنه" می پردازد با بهره 12%، در این رابطه سر و صدای حتی خودیها بلند میشود که در اعتراض به تصمیمات دولت بی خاصیت میتازند و بخشی از سیاست ضد مردمی دولت را افشاء و بر ملا میکنند، اما غافل از اینکه خود آنها هم در این منجلاب روحانیت و سپاه و عملکرد 41 ساله این جانیان که کشور را به لبه پرتگاه نابودی کشاندند شریک جرم هستند، در صورتیکه این همه جنایت و دزدی و فساد و اصول اسلامی آنها، شیادان آخوند ها نهفته است و نمیتوان دیگر آبروی نداشته روحانیت را حفظ کرد.

در این جلسه نیز گفته شده که: "تا بحال 18000 نفر جان خود را در اثر ویروس کرونا از دست داده اند." که البته این تعداد نیز به مراتب بیشتر از آن است که اعلام کرده اند. و این درحالیست که بودجه ی سال 99 دولت بر مبنای فروش هر بشکه نفت به 50 دلار تنظیم شده است، زیان وارده از ویروس کرونا به ایران بدون نفت، اقتصاد ورشکسته را در معرض خطر نابودی مطلق قرار داده است، ایران بر اثر فشار غیر قابل تحمل تحریمها کمر راست نخواهد کرد، کاهش قیمت نفت هر بشکه به 20 دلار، رکود مطلق اقتصادی را بدنبال خواهد داشت.

آیا پاد زهر جنایات هولناک در ایران ادامه انقلاب است، آیا انقلاب مردم ایران پس از 41 سال دو باره راه خود را تا رسیدن به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، ادامه خواهد داد، و ما به زودی در

ایران شاهد حرکت انبوه میلیونی ازگرسنگان، معترضین، بیکاران از زن و مرد خواهیم بود که به خیابان خواهند آمد و در جهت انهدام کلیت نظام ترور و وحشت آخوندی اقدام عملی خواهند نمود، درحالیکه مردم در وضعیت اسفباری دربرابر بیماری فراگیر عمدی کرونا، قرا داده شده اند، عملی است، و آیا اعضاء تروریست حشدالشعبی و حزب الله لبنان در قم ومشهد برای سرکوب، وایرانی کشی آماده نشده اند، ایرانیان قبل از هر چیز باید این تروریستهای ضد ایرانی را از ایران بیرون کنند.

کمکهای آمریکا و تزریق دلار به کشور های همجوار ایران حتی به سوریه، یمن برای مبارزه با ویروس کرونا و محاصره مرزهای ایران از چهار سو از زمین وهوا ودریا، و ممنوع کردن کمک پرداخت پنج میلیون دلاری صندوق بین المللی پول به ایران، و پشت پا زدن روسیه در مورد نفت به ایران، تنها میماند روابط حسنه با دولت چین و مشتی تروریست در جهان، دولت غیر متعادل ایران از سر ناچاری در زیر یوغ فرمانبرداری از چین رقیب آمریکا در اقتصاد پناه برده است، و تمام امید و آرزوهای خود را از این قبله مائوئیستی، کمونیستی، طلب میکند.

در این شرایط اسفبار پایگاه الکترونیک دفتر " بیت خامنه ای " برای دریافت کمک مالی از مردم به التماس والتجا شیدادانه میپردازد، درحالیکه امپراطوری مالی 95 میلیاردی کاخ نشینان در لواسان ازبهترین شرایط زندگی برخوردارند، ومیلیاردها ثروت مردم را در اختیار دارند، ابواب جمعی آستان قدس رضوی چنگال خون آشام خود را توسط مزدوران ضد ایرانی بر این ثروت گسترانده اند و ازآن فقط بنفع خودیها و جانیان مزدور رژیم استفاده میکنند.

اموال غارت شده مردم ایران توسط خمینی و خامنه ای و امروز به پاسداری سپاهیان تروریست و حراج آن در منطقه جهت تقویت باند های تروریستی لبنانی، عراقی و یمنی ودولت آدم کش سوریه، حالا دهها میلیون بیکار، گرسنه ازجمله کارگران، معلمان، بازنشستگان، با این توصیف " رهبر" حيله گر و دزد هنوز دستش درجیب مردم و ازمردم میخواهد به گرسنگان کمک کنند واین در حالی است که سه بنیاد بزرگ مالی زیر مجموعه "بیت خامنه ای" را تشکیل میدهند: 1-"ستاد اجرائی فرمان امام" 2-"بنیاد مستضعفان" 3-" آستان قدس رضوی."

این سه مرکزمالی درایران بیشترین درصد ثروت مردم ایران رادر اختیار دارند، یعنی 90 % ثروت جامعه، که طی چهل سال گذشته به

زور سر نیزه، زندان، شکنجه و اعدام، این قدرت مالی را در اختیار گرفته اند، اموال این موسسات سه گانه متعلق ب مردم و ایرانیها است و دولت بدون تدبیر و اراده و ریاکار و دست نشانده نمیخواهد و نمیتواند این ثروت بیکران را در اختیار خود در آورد و برای رفاه حال مردم گرسنه، استفاده کند.

چهل سال تمام نفت را فروختند و آخوند ها پول آنرا بالا کشیدند و سهمی به مردم ندادند، اما حالا که ثروت مردم در این سه بنیاد مالی جمع شده است، و 60 میلیون محتاج و فقیر در جامعه که در اثر تدابیر دولتهای مختلف غیر ایرانی و دزد بوده است، اما حاضر نیستند حتی بخشی از این ثروت را به مردم برگردانند، اما سخاوت مندانه بصورت میلیاردری در یمن، عراق، سوریه و لبنان به تقویت تروریستهای این کشورها به مصرف میرسانند، این است عملکرد بنیاد های مالی ضد انسانی " بیت رهبری"، با انواع ریا و دروغ پراکنی و کلاشی همراه، پخش خرافات اسلامی که در حاکمیت ترور و فساد نهادینه شده و از همه چیز حتی ویروس کرونا پول میسازند و جان ایرانی برایشان بی ارزش است، تنها راه چاره ی مردم با توسل به زور باید این ثروت دزدیده شده را از بیت آخوند مزدوری چون خامنه ای پس گرفت و در اختیار رفاه عمومی و ملی، قرار داد.

این بنیاد ها در سرتاسر کشور از شرکت ملی نفت ایران ، پتروشیمی، برق، گاز ، مخابرات ، بانکها و خدمات فرهنگی، چاپ، جهانگردی، کشتیرانی ، بیمه و... سهم و فعالند و زیر مجموعه این بنیاد ها را تشکیل میدهند و البته از پرداخت مالیات به دولت هم معافند و هیچ نهاد دولتی و غیر دولتی مجاز نیست در مورد این بنیاد های مالی تحت فرمان رهبری " ولایت فقیه" تحقیق و تفحص کند، حتی مجلس و نمایندگان مردم " هم مجاز نیستند و تنها اختیار عنان بدست بی کفایت و ضد مردمی "رهبری" است، بهر حال دارائی و درآمد سالیانه این بنیاد ها هزاران میلیارد است که متعلق ب مردم ایران است، و این درحالیست که بخش بزرگی از نیازمندان مواد غذایی از درودن سطل آشغال جستجو میکنند.

و اما در خارج از کشور با " بنیاد علوی" مواجهیم که میلیاردها ثروت در اختیار دارد که باید این ثروت از چنگال خون آشام مزدوران جمهوری اسلامی رها شود و بنفع رفاه عمومی مردم عادلانه تقسیم شود، این بنیاد با کشورها ئی که دارای سیستم روشن مالی همچون ایران نیستند ، همکاری میکند، و درآمدهای میلیاردری آنرا مجددا سرمایه گذاری در بخش مستقلات در آمریکا اروپا و استرالیا

، سرمایه گذاری در قمار خانه های جهان در ترکیه، آمریکا، باکو، و کشورهای اروپای مرکزی، و در آمد بنیاد علوی سالانه بر میلیاردها دلار بر آورد شده است که تنها یک نمونه آنرا یاد آور میشوم و آن وارد کردن ارز 10 میلیارد دلاری به بازار ارز ایران بود جهت بستر سازی برای دولت بی خاصیت روحانی، "بنیاد علوی" در خارج از کشور واسطه سرمایه گذاری "آستان قدس رضوی" میباشد.

به هرصورت علم آزمایشگاهی و پزشکی بالاخره هرچه زود تر واکسن این ویروس کشنده را به بازار خواهند آورد، و شاید هم قبل ازپخش عمدی آن واکسن آنرا برای خودی هایشان درست کرده باشند و آنرا به موقع و پس از کشتار قشر زحمتکش و ضعیف جوامع مختلف، برای بردن سود از این ویروس بنفع موسسات بنیادهای سه گانه درایران و شبیه آنها درجهان بهره برداری کنند، و خواهیم دید که عواقب اقتصادی، افزایش چشمگیر بیکاری، مهار تجارت جهانی، بستن مرزها و... را بدنبال خواهد داشت، و پیامد های سیاسی و اجتماعی آن با کاهش واردات، کاهش ارز و پول ملی، تنزل بورس، گرانی و تورم وحشتناک افسار گسیخته را بمردم جهان هدیه خواهند کرد؟

تاثیر تحولات پس از ویروس کرونا در جهان و ایران:

بنظر من جهان بعد از کرونا در حال تقسیم قدرت و تبدیل شدن آن به چند قطبی توسط آغاز گران جنگ بیولوژیک است، علیه مردمی که دارای هیچگونه صلاحی برای دفاع از خود نیستند و حفظ نظام سرمایه داری درجهان از حفظ جان مردم جهان مهمتر است، آمریکا با لطماتی که متحمل شده و از این ببعد هم خواهد شد، دیگر یگانه قدرت جهانی نیست و مجبور است این قدرت را که از نتایج جنگهای بین الملل اول و دوم بدست آورده باید بالجبار میان رقبا تقسیم کند، زیرا نیروی اقتصادی، سیاسی، همچنین نظامی ما بین قدرت های بزرگ جهان سرمایه داری یکی پس از دیگری در حال رشد و تکامل و برتری بر دیگر است، در دید نهائی بین چند قدرت جهانی کشور های در حال توسعه و عقب نگهداشته شده با رژیمهای استبدادی فرو خواهند ریخت و ثروتهای آنها ما بین قدرتهای بزرگ برادرانه تقسیم خواهد شد، آنچه که در بانکها این جماعت اندوخته اند، همچون ثروت سرهنگ قذافی متعلق به سرمایه داری بانکها در کل، خواهد بود.

اما کشور ما ایران اینبار نیز با داشتن نظامی عقب گرا، ارتجاعی، فاسد، خرافاتی، حيله گر و مذهبی و تروریست بطور حتم یکی از سیاهترین مرحله ی تاریخی خود را پس از کرونا آزمون خواهد

کرد، البته با دادن تلفات جانی بسیار زیاد، بیماری، بیکاری، قحطی و با دخالت‌های بیگانگان بخصوص آمریکا، چین، روسیه و اتحادیه اروپا، با گسستی بیرحمانه و با از پاشیدگی همه جانبه هم سیاسی، هم اقتصادی و هم اجتماعی، در کلیه سطوح در جامعه فلک زده ایران بوقوع خواهد پیوست.

اگر ایران در گذشته در جنگ‌های بین الملل بیطرف بود، اما امروز دولت حزب الهی ایران مدعی یک سر قضیه است، که در راس برنامه آن تروریسم دولتی و دخالت در منطقه و سرمایه داری جهانی و آمریکا بر اثر فروش آن بوده، توسط سرمایه داری جهانی و آمریکا بر اثر تحریمها بنا بودی کشیده شده و فروش نفت به مقیاس صفر تنزل کرده، و در آستانه فرو پاشی قرار گرفته است، و خط دیگری که ایران را شدیداً تهدید میکند و تجزیه ایران را بدنبال خواهد داشت و این نیز در دستور کار سرمایه داری جهانی قرار دارد و متأسفانه نیروهای قومی در ایران هم هیزم بیار این معرکه، هستند.

مختصات جامعه ایران کنونی بعد از کرونا معضل ساختاری است، معضل فقر و بر قراری آشکار تفاوت‌های طبقاتی و هر روز به دامنه و گستردگی آن افزوده میگردد، پس از کرونا حد اقل دو یا سه میلیون نفر بیکار به بیکاران قبل اضافه خواهد شد.

دولت ورشکسته فعلی ایران، سخت در گیر گرفتن وام از "مندوق بین المللی پول" است و از شرایط ویروس کرونا سوء استفاده کرده و فغانش به آسمان بلند شده و دست بدامن دولت چین، روسیه و اتحادیه اروپا شده تا بلکه بتواند از شدت تحریمها بکاهد، خامنه ای و "بیت رهبری" میلیاردها اموال مردم را بلوکه و دزدیده و حالا دولت دست نشانده اش قرار است چطور به محرومان جامعه کمک کند، البته امید مردم نباید به "بیت رهبری" باشد، آنها با زبان خوش دلاری از میلیاردها به ایرانیان، نخواهند داد، محرومان جامعه خود باید چاره بیندیشند که چگونه خود را از دست ظلم و جنایات آخوند ها نجات بدهند.

امین بیات

Bayat.a@freenet.de

<https://www.facebook.com/amin.bayat9>

20.04.2020

تو پسر اون یکی هستی

حسن بهگر

آقای فرخ نگهدار در یک یادداشت فیس بوکی از حزب چپ ایران (فداییان خلق) بعنوان «میراث دار و حامی سنت ملی و مصدقی» نام برده است که هم جای تأمل دارد و هم خنده. در اینکه بخشی از فعالان چریک های فدایی خلق از جمله بیژن جزنی، سابقه ی فعالیت در جبهه ملی (دوم) را داشتند و بعد به گروهی پیوستند که نام چریک های فدایی خلق گرفت، جای شک نیست. اما ادعای اینکه گروه اخیر میراث دار و حامی سنت ملی و مصدقی بوده باشد مضحک است.



غرض از نوشتن این مطلب لبخند نهادن بر لبان خواننده نیست، یادآوری تناقضات گفتار آقای فرخ نگهدار است تا خیال برش ندارد که هیچکس هیچ چیز یادش نیست.

این نکته درست است که افراد سازمانی که بعداً «چریک های فدایی خلق» نام گرفت، در جبهه ی ملی فعالیت داشتند، ولی این فعالیت برای جلب افراد به سوی گروه جزنی که تمایلات کمونیستی داشت، انجام میشد، نه در راه نهضت ملی. این فراکسیون سازی تا آنجا بالا گرفت که شنیدم دکتر سنجابی در کلاس دانشکده به بیژن جزنی اعتراض کرده بود که بهتر است خودت گروهی درست کنی و به اسم آن گروه فعالیت کنی. این روش نادرست به اعتراضات و انشعابات در جبهه ملی انجامید که خسارت بارترین آنها انداختن اختلاف درمیان دانشجویان بود و تاثیر بسیار منفی در روند فعالیت های جبهه ملی بر جای گذاشت. من در این رابطه خود شاهد بودم که آقای مسعود حجازی مسئول سازمان جوانان از شرکت فرخ نگهدار در حوزه ی جبهه ملی که در خانه زنده یاد آقای کریم آبادی برقرار بود جلوگیری کرد. فرخ نگهدار که از کوه آمده بود با کوله پشتی خود پشت در مانده بود و هرچه در می زد کسی در به روی او باز نمی کرد. لابد حال که حجازی از دنیا

رفته، خیال کرده میتواند وارد شود.

همه می دانند دکتر مصدق یک لیبرال به معنای واقعی بود ولی چریکها لنینیست بودند. نمیدانم آقای نگهدار که در ادامه ی فعالیت های خود همواره با لیبرال ها مرزبندی داشت، این دو را چگونه به هم چسبانده است، لابد همانطور که بازرگان میخواست مصدق و خمینی را به هم بچسباند! پس از انقلاب 57 نشریات فدایی سرشار از مخالفت و ناسزا به لیبرال ها بود و افرادی نظیر بازرگان و امیرانتظام و حسن نزیه را به تهمت لیبرال بودن مورد حمله قرار می داد. در آن هنگام آقای نگهدار مسئولیت بالایی در سازمان چریک های فدایی خلق داشت و قاعدتا باید نشریه ی ارگان خودشان را خوانده باشد.

دسته گل های آقای نگهدار در آن زمان در نشریه کار که زیر نظر مستقیم ایشان اداره می شد یکی دو تا نیست برای نمونه در مورد عباس امیر انتظام نوشت : «مردم قهرمان ایران پس از مدت ها انتظار شنیدند که عباس امیرانتظام به جرم جاسوسی برای آمریکا به حبس ابد محکوم گردیده است. ما رأی دادگاه را تأیید می کنیم و کیفر مربوطه را در خور خیانت های ارتکاب شده ارزیابی می نمائیم.» (1)

بدبختانه کار بدینجا پایان نیافت. هنگام صدور حکم دادگاه علیه کریم دستمالچی همین نشریه نوشت :

«در سحرگاه روز دوشنبه ۲۲ تیرماه با حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز کریم دستمالچی و احمد جواهریان از سرمایه داران بزرگ، تاجران عمده و غارتگر بازار اعدام شدند. کریم دستمالچی و احمد جواهریان ... به ناآرامی های سیاسی دامن می زدند و در رهبری جریانات آمریکائی نظیر جبهه ملی و حزب خلق مسلمان قرار داشتند. اعدام مبارک و فرخنده کریم دستمالچی و احمد جواهریان، کوخ نشینان را شادمان و امپریالیسم آمریکا را عزادار کرد. اقدام دادگاه انقلاب اسلامی مرکز در اعدام کریم دستمالچی و احمد جواهریان مورد پشتیبانی قاطع ماست.» (2) لابد امروز آقای نگهدار هنوز فکر میکند جبهه ی ملی آمریکایی است و هر که آمریکایی شد، مصدقی هم شده است!

نمی دانم چگونه می توان شادمانی برای اعدام کریم دستمالچی را که از فعالان و سازمان دهندگان تظاهرات جبهه ی ملی در 25 خرداد 1360 علیه قانون قصاص بود به پای میراث مصدق گذاشت. اینکار فقط از نگهدار ساخته است. سرنوشت تلخ کریم دستمالچی، عضو فعال جبهه ملی خارج از کشور، در هامبورگ مانند بسیاری از یاری دهندگان خمینی

عبرت آموز است. می گویند او برای آقای خمینی در حومه پاریس (ورسای) خانه ای خرید تا اگر انقلاب سریع پیروز نشود، ایشان در آن خانه سکنی داشته باشند. کریم دستمالچی از همان دوره ی اقامت در هامبورگ با بهشتی هم نزدیک بود. در 25 خرداد 1360، بنا بود بازار نیز اعتصاب کند و قرار بود تظاهرات با حضور آقای بنی صدر و سران جبهه ملی و نهضت آزادی از همان محل آغاز گردد. اما پس از سخنرانی خمینی، نهضت آزادی تبری جست و اعلام کرد که در میتینگ جبهه ی ملی شرکت نمی کند. تظاهرات بر اثر تهدید چماقدارانی نظیر هادی غفاری که همراه پاسداران مسلح، در میدان فردوسی بر مردم تاختند، بر هم خورد. جمعیت بسیار بزرگی برای شرکت در این تظاهرات آمده بود که بی سلاح و بی دفاع بود. بسیاری دستگیر و سپس اعدام شدند.

افزون بر اینها آقای نگهدار در اول انقلاب خواستار انحلال ارتش بود و هوادار پاسداران، شعار پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید در خاطر همه هست. فدائیان در اول انقلاب از شدت گرایشات مارکسیستی، به یکدانه خلق ایران هم قانع نبودند و مشغول خلق تراشی شده بودند. آمدند و مسأله خلق ها و حق تعیین سرنوشت برای آنها را مطرح کردند که می توانست مقدمه تجزیه ایران بشود، از جمله تأکید بی مورد بر خلق ترکمن که خودش به کسی کاری نداشت و موجب کشتار های تاثرانگیز و دردناکی در ترکمن صحرا شد.

آقای نگهدار باید انصاف بدهید این کارها با پندار و کردار مصدق همخوانی ندارد. بیش از این استخوان های او را در گور نلرزانید.

گاهی فکر می کنم آقای نگهدار دچار فراموشی شده چرا همین چندی پیش مطلبی با عنوان «۲۸ مرداد نه کودتا بود و نه آمریکایی» نوشته بود که در آن آمده بود: «رفتم خواندم و خواندم که بیشتر و دقیق تر بدانم. نمی خواستم و دیگر نمی توانستم فقط تکرار کننده حرف اسلاف باشم. من به این نتیجه رسیده ام که عزل مصدق از نخست وزیری و صدور فرمان نخست وزیری برای زاهدی، که به کودتای 28 مرداد مشهور شده، با هیچ یک از معیارها و تعاریفی که تا کنون برای کودتا تعریف شده سازگاری ندارد. چون نخست وزیر منصوب شاه بوده و عزل او نیز با فرمان شاه، طبق قانون اساسی، عملی کاملاً قانونی بوده است. «(3) این ضعف حافظه تا آنجاست که استناد به همان قانون اساسی می کند که شاه را از مسئولیت مبرا کرده است. اگر قرار بود شاه بتواند با یک عزل و نصب، نخست وزیر عوض کند فرقی با دوره ی استبداد چیست؟ خوب این دیگر ریختن آب پاکی به دست مصدق و ملیون است و حق را به شاه و انگلیس و آمریکا دادن. بی جهت نیست نگهدار

در بی بی سی جا خوش کرده است. آقا جان با این داوری که حق را به شاه داده ای دیگر نمی توانی میراث دار مصدق هم باشی. اگر این نوع نگرش را به کودتاهای دیگر آمریکا مثلاً شیلی هم بدهیم که حق را باید به پینوشه بدهیم و دست آمریکا را در آنجا هم بشوئیم.

البته تغییر کردن حق هرکسی است و انسان ها قابل تغییرند. ولی این تغییرات 180 درجه ای آنهم هر روزه، دیگر تغییر نیست اگر سرگردانی نباشد نان به نرخ روز خوردن است. مضافاً به اینکه تغییر کردن اگر در جهت بهتر شدن باشد، قابل قبول است. اگر قرار باشد که هی عقب بروی که داستان طور دیگری است.

با آقای نگهدار پس از درگذشت کیانوری دبیر کل حزب توده، در مصاحبه ای با رادیو پژواک سوئد گفت که من فرزند خلف سیاسی کیانوری هستم. به نظرم حرف آن موقعش درست بود. راه آن مرحوم هم همین بود و هر چه هم خطا می کرد حتا خطای فاحش، بعداً با قاطعیت و محکم می گفت همانطور که قبلاً گفتیم حق با ما بود! بيله ديگ بيله چغندر. کیانوری خط امام را راه انداخت و هنوز خیلی ها روی این خط مسافرکشی می کنند.

بی مناسبت نیست جوکی را که در اول انقلاب شایع بود نقل کنم. می گویند وقتی کیانوری را دستگیر کرده و چشم بسته به اوین بردند وقتی چشمانش را باز کردند از او پرسیدند می دانی کجایی؟ گفت بله می دانم. تعجب کردند و از او پرسیدند از کجا می دانی تو که ایران نبوده ای. گفت می دانم اینجا آخر خط امام است.

نگهدار گناهی ندارد پیرو خط کیانوری است، فقط بحمدالله زنده مانده و راه را ادامه داده و به آمریکا رسیده. باید او را کریستف کلمب چپ ایران بدانیم که از راه معکوس آمریکا را کشف کرده.

پنج شنبه - ۲۸ فروردین ۱۳۹۹

2020-04-16

--

(1)- کار، شماره ۱۱۴، ۲۷ خرداد ۱۳۶۰، صفحه ۲۲

(2)/ کار، شماره ۱۱۸، ۲۴ تیر ۱۳۶۰، صفحه ۱

(3)- ۲۸ مرداد نه کودتا بود و نه آمریکایی- فرخ نگهدار

این لینک فعلا کار نمی کند و نمی دانم چرا

حسن بهگر

برگرفته از سایت ایران لیبرال

بازگشت حکومت اسلامی

حسن بهگر

اینکه می گویند قدرت انسان را کور می کند و چشمش را بر واقعیتها میبندد، درست است. خامنه ای نمی تواند ببیند که حکومتش در اثر بی لیاقتی و اختلاس و فساد ملایان و سرکوب های مکرر جنبش مردم در یک انزوای داخلی و خارجی کامل به سر می برد و در این وضع به فکر افتاده که کلمه ی جمهوری را هم از سر این رژیم بی سروته بیندازد. خامنه ای در



سخنان نوروزی خود صحبت از حکومت اسلامی کرد نه جمهوری اسلامی و این می تواند برنامه ی آینده و نیت باطنی او را به نمایش بگذارد. یادآوری کنم که خمینی هم اول از حکومت اسلامی صحبت می کرد، ولی شعار جمهوری اسلامی در گیر و دار انقلاب به او تحمیل شد. از جهت موقعیت و شرایط و جو حاکم آن زمان باید بر جمهوریت تأکید می شد تا تکلیف سلطنت روشن شود. البته آن موقع خمینی حتا می گفت روحانیان نباید در حکومت مسئولیت قبول کنند و این قبیل دروغ ها را تکرار می کرد تا مردم باور کنند. به هر حال در عمل قانون اساسی که نوشته شد یک قانون اساسی فاشیستی و توتالیتار بود و بس. به مرور موقعیت رهبر تحکیم شد و سیطره ی ولایت فقیه بر همه جا گسترده شد و هر سوراخ و سنبه ای که ممکن بود ملت از آن سر بر کند، بستند.

حال که فقط نامی بی بو و خاصیت از جمهوریت مانده و مجلس هم به فرمان ولایت فقیه نشست و برخاست می کند و حنای اصلاح طلبی هم رنگ باخته، دیگر رودربایستی کنار رفته و اسم بی مسمای جمهوری هم می رود که به خاک سپرده شود و ماهیت توتالیتار رژیم اسلامی هر چه عیان تر گردد .

خامنه ای در این تصور واهی است که اکنون بهترین موقعیت برای عینیت بخشیدن به ایده آل حکومت اسلامی است. در حالیکه عینیت دادن این ایده آل باید با جامعه و انسان هایی که در آن جامعه زندگی می کنند همخوانی داشته باشد و فقط با زور قابل تحقق نیست. حقانیت به زور به دست نمی آید. قدرت هرچه بیشتر با زور اعمال شود واکنش اعتراضی شدیدتری را به دنبال خواهد آورد.

خامنه ای که حکومتش از سیر کردن شکم گرسنگان عاجز است و در توصیه ی نروزی خود این ناتوانی را بیان میکند که :«عدهای زندگیشان بسختی قابل گذران است، مردمی که دستشان باز است در این زمینه میتوانند کمک حال آنان باشند!» حکومتی که یک قلم درآمد 700 میلیاردی را حیف و میل کرده، نمی تواند به مردم گرسنه کمک کند از مردم طلب یاری می کند یعنی از جمهور مردم می خواهد که به هم کمک کنند. او که مردم و جمهوریت را قبول ندارد، در وقت نیاز دستش به طرف آنها دراز است. این اسلامیت رژیم چه گلی بسر مردم زده است که با حذف علنی جمهوری به استقبال آن بروند؟ همه می دانند دولت در شرایط عادی هم که تحریم نبود به فکر مردم ایران نبود و بنا به اعتراف رئیس جمهور قبلی احمدی نژاد: «مشکل اینجاست که اگر مردم وضعشان خوب بشود، دیگر بعضیها را به عنوان رییس قبول نمیکنند!» یعنی رژیم گرسنگی را افزون بر خرافات دینی تبدیل به زنجیر عبودیت مردم کرده است و تصور می کند تا ابد می تواند اینچنین به حیات ادامه دهد. ناباوری مردم به حکومت و خشم و نفرتی که بر آنها مستولی شده است، از هم اکنون زنگ های خطر را برای کشور ما به صدا در آورده. رژیم زمانی می خواهد علناً اعلام حکومت اسلامی نماید و جمهوریت را حتا از نام آن بزدايد که در ضعیف ترین موقعیت خود قرار دارد.

خامنه ای بدترین موقع را برای این مانور یکسره کردن تکلیف جمهوری انتخاب کرده است. احتمالاً این کار همراه خواهد بود با حذف پست ریاست جمهور که دیگر همه چیز تابع ولی فقیه باشد. این نقطه ی عطفی در تاریخ جمهوری اسلامی خواهد بود و به احتمال قوی، فاز آخر حیات رژیم را رقم خواهد زد.

همزمان در برابر کرونا و جمهوری اسلامی

بهروز سورن



حقیقت این است که خامنه ای برخورد شخصی با همتای آمریکایی اش نمیکند بلکه رفتار او تبلور فاسدترین و خشن ترین طیف حاکمیت است که انباشت سرمایه و بقای قدرت خود را تا کنون بر بحران سازی و دامن زدن به بحرانهای خانمانسوز در داخل و خارج کشور یافته است. این طیف جنایتکار و غارتگر همانطور که در چهل سال گذشته نشان داده اند، منافع و بقای حاکمیت خود را حتی بر قربانی کردن میلیونها انسان شریف و زحمتکش در کشورمان، ارجح میشمارند، حاضرند از روی اجساد بهترین انسانها بگذرند و از هیچ کوششی در جهت نقض آشکار حقوق بشر فرو نگذاشته اند

این سوال که در برابر هجوم وحشیانه ویروس کرونا به بشریت و تحت سلطه استبداد حاکم چه باید کرد در برابر همگان قرار گرفته است. مردم کشورمان تنها نگران شیوع این بیماری خطرناک نیستند بلکه در امتداد آن با رژیم سرو کار دارند که کوچکترین قوائد انسانی را در این برهه خطرناک مراعات نمیکند. از حمایت های بین المللی از

جمله پزشکان بدون مرز گرفته تا حمایت های مالی و ارسال اقلام مختلف از سوی کشورهای دیگر. این منش و روش امروزه مورد نقد قرار گرفته است که خامنه ای در برخورد با این شرایط خطرناک که میتواند دهها هزار قربانی بدنبال داشته باشد با همتای خود در آمریکا برخورد های شخصی میکند.

حقیقت این است که خامنه ای برخورد شخصی با همتای آمریکائیش نمیکند بلکه رفتار او تبلور فاسدترین و خشن ترین طیف حاکمیت است که انباشت سرمایه و بقای قدرت خود را تا کنون بر دامن زدن به بحرانهای خانمانسوز در داخل و خارج کشور یافته است. این طیف جنایتکار و غارتگر همانطور که در چهل سال گذشته نشان داده اند، منافع خود را حتی بر قربانی کردن میلیونها انسان شریف و زحمتکش در کشورمان، ارجح می شمارند، حاضرند از روی اجساد شریفترین انسانها بگذرند و از هیچ کوششی در جهت نقض آشکار حقوق بشر فرو نگذاشته اند.

دریافت حمایت های بین المللی در مواجهه با بلایای طبیعی و از جمله فجایع منتج از شیوع بیماری ویروسی کرونا از ابتدایی ترین حقوق هر ملتی در هر کجای دنیاست و این همبستگی عمومی شامل ملل دیگر نیز در زمان مقتضی خواهد شد.

همانطور که می بینیم و میدانیم امیدی به این نظام برای مواجهه با این فاجعه همه گیر که در ایران بیشتر قابل مشاهده است، نیست. خصوصاً آنکه پس لرزه های طوفان سهمگین و کشنده این ویروس با اغماز و رکود اقتصادی بسیار بیشتر در انتظار است. آنچه باقی میماند همیاری و همبستگی مردمی است که در چهل سال گذشته علیرغم سرکوب ها و تحمیق ها بیدار مانده اند و حس انساندوستی و پشتیبانی از همنوع خود را از دست نداده اند. روحیه فداکاری کادر درمانی بیمارستانها و ارسال همزمان ویدئو های رقص که نوعی مقاومت مدنی نیز محسوب میشود از جمله عواملی است که هدفمند برای بالا بردن ضریب روحی مردم کشورمان بشمار می آید. همانطور که آمیخته ای از اشک و لبخند است.

ناگفته پیداست که چشمداشت به حمایت های بین المللی بواسطه حضور دهها نهاد واسطه حکومتی و پتانسیل غارت و چپاول دولتمداران و وابستگان آنها در این نهادها، بیهوده است اما خطر کرونا پشت درب ها ایستاده است. امروز افشاگری علیه این نهادها و دستهای ناپاک آنها میبایستی بموازات اقدامات یاری رسانی به مبتلایان تداوم یابد

تا شاید قطره ای از این کمک ها یاری رسان قربانیان این شرایط ناعادلانه قرار گیرد. در چنین اوضاعی و در هیچ وضعیتی نباید حمایت های مردمی به شماره حسابهای نجومی وابستگان حکومتی و ارگانهای مذهبی واریز گردد. همه پشتیبانی های مالی و لجستیکی خود را مستقیماً به نهادهای خود انگیخته و خودگردان محلی تحویل دهید.

فراموش نکنیم که این حاکمیت همواره در شرایط بحرانی مسئولیت را از سر خویش باز کرده است و آنرا به مردم و افراد خیر!! واگذار کرده است. همین حاکمیت در زمان دریافت کمک های میلیونی از خارج کشور دست واسطه ها و وابستگان خویش را برای غارت و چپاول این دریافتی ها باز گذاشته و سپس محمولات دریافتی در بازار سیاه بفروش رفته است. دست شستن از وعده و وعیدهای این حاکمان ابتدائی ترین شرط برخورد آگاهانه با این بحرانی است که میتواند دهها هزار قربانی ببلعد.

تشکیل شوراهای مشارکتی محلی و مجازی در مرحله سازمانیابی و سازماندهی و اتکا به ابتکارات خلاقانه و تبلیغات پیشگیریهای ضروری از جمله در خانه ماندن و حفظ فاصله در صورت خروج ضروری از خانه و بهره بردن از تجهیزات همانند ماسک و دستکش و مواد ضد عفونی تنها راه برون رفت از مهلکه کنونی بنظر می رسد.

از آنجایی که نهادهای خود رو و مردمی بطور کلی مورد سرکوب حاکمیت قرار گرفته اند و هم اکنون فعالین آن با محکومیت های نجومی مسئولین قوه قضایی مواجه شده اند ، لازم است که نهادهای محلی در حد امکان بشکل مخفی تشکیل و به اقدامات خود جامه عمل بپوشانند. نا گفته پیداست که این نهاد ها میتوانند در روند فراگیری خود بخشی از قدرت اجتماعی را بی نیاز از ارگانهای حکومتی در دست توانای خود بگیرند. شرط لازم و ضروری این اقدام حفظ فاصله از هر گونه وابستگی به نهادهای حکومتی و ارگانهای مذهبی در محلات است.

حمایت عمومی از این نهادهای محلی با دایره جغرافیایی محدود و ارسال مستقیم کمک های مالی، مواد درمانی و بهداشتی، تجهیزات ضد عفونی قطعاً با استقبال همگانی مواجه خواهد شد. چگونگی تشکیل این نهادها تجویزی نیست اگر چه تجربیات پیشین میتواند یاری دهنده باشد.

برآورد نیازها، جمع آوری اطلاعات محلی و یاری رسانی به سالمندان و کودکان کار

آموزش تهیه ماسک در خانه که امروزه در اروپا نیز تبلیغ گسترده میشود

چرخش مجازی قوائد علمی مقابله با ویروس کرونا و آموزش

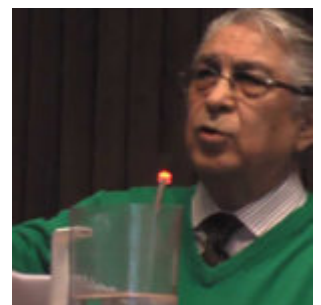
این همه تمرین بازپس گیری کنترل شهری و روستایی از نهادهای فاسد رژیم در آینده است.

25.3.2020

مشروطه با همراهی مشروطه، راه را بر آزادیخواهی بسته است!

منوچهر تقوی بیات

در هنگامه ی پرشور بیداری ایرانیان، آزادیخواهی دچار بیماری ناشناسی به نام مشروطه شد. گفته شده است که این واژه ی ناایرانی را نخستین بار حسن تقی زاده در سال ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی) در یک سخنرانی به کار برده است. شگفت آن که این واژه یا این بیماری مرموز سرچشمه و بنیادش ناپیدا است. با این ترفند آزادی و آزادیخواهی و



حکومت قانون یا حکومت مردم قربانی واژه ی مشروطیت شده است. واژه ای که توده های ساده ی مردمان کوچه و بازار، چیزی از آن درک نمی کنند و روشنفکران و درس خوانده ها هم این واژه را به جای آزادی یا حکومت قانون و یا حکومت مردم گمان کرده اند که همان خاصیت و اثر اجتماعی و سیاسی را ندارد. مشروطه نه پارسی است، نه عربی است و نه ریشه لاتینی و یا یونانی دارد. به جای فرمان آزادی های سیاسی و آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات در ممالک محروسه ی ایران و

حقوق قاطبه ی اهالی و رعایا، واژه های؛ "منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف..."، در متنی غیرحقوقی آمد و فرمان مشروطیت نام گرفت. منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و ... چه ربطی به حقوق ملت و قاطبه ی اهالی ایران دارد. در این فرمان هرگز سخنی از آزادی و آزادیخواهی و انتخاب نمایندگان ملت نبوده است.

لغت نامه ی دهخدا درباره ی مشروطیت می نویسد: «... بعضی گمان کرده اند که عثمانیان این کلمه را به صورت اسم مفعول عربی از کلمه ُ فرانسوی شارت ساخته اند،... به هر حال لفظ مشروطیت و مشروطیه به معنی حکومت قانونی نه در عربی مستعمل بوده است و نه در فارسی، بلکه این کلمه بوسیله ُ ترکان عثمانی وارد زبان فارسی شده است و معنی آن حکومت قانونی و مرادف با کنستی توسیون [Constitution] فرانسوی است.» در این نوشته می بینیم که علامه ی دهخدا هم که خود مردی آزاده و مشروطه خواه بزرگی بوده، به درستی نمی دانسته است که این واژه از کجا آمده که او هم شیفته ی آن شده است. گویا دست های غیبی یا بیگانگان می خواسته اند در هنگامه ی بیداری ایرانیان، آزادیخواهی و حکومت قانون را از اندیشه آزادگان و روشنفکران پاک و رد آن را گم کنند. آن ها کتاب ارزشمند "یک کلمه" نوشته ی یوسف مستشارالدوله یعنی حکومت "قانون" را با تردستی به چیزی نامفهوم یعنی مشروطیت مبدل کردند که نه تنها معنی حکومت قانون را نداشت بلکه واژه ای گنگ و بی معنا بود. دهخدا به دنبال آرمان خودش یعنی حکومت قانون بوده و گمان می کرده مشروطه همان است که او آرزو می کند: «... معنی آن حکومت قانونی و مرادف با کنستی توسیون فرانسوی است.»

برای آن که درس خوانده ها و متجددها بیشتر به واژه ی بی بنیاد و ساختگی مشروطه بچسبند شیخی فریاد مشروعه را سرداد. توده های ناآگاه که از شرعیت اسلام چیزی نمی دانستند و دنباله رو سخنان پوچ و دروغ های بی سر و ته آخوندها بودند به فرمان آن شیخ، رو در روی مشروطه خواهان به صف آراییی پرداختند و جنگ حیدری و نعمتی بالا گرفت. دست آخر مشروطه خواهان آن شیخ را بردار کردند و با ملقمه ای از مشروطه و مشروعه مجلسی برپا کردند و هنوز مرکب فرمان مشروطه خشک نشده بود که به کمک دست های غیبی قزاق بی سواد که زیر فرمان ژنرال ایرونساید انگلیسی بود، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را انجام داد. او بر در و دیوار پایتخت کاغذی چسباند که بر آن نوشته شده بود؛ " من حکم می کنم". هم مشروطه خواهان و هم مشروعه

طلبان (طالبان) ماست ها را کیسه کردند و آن قزاق بیسواد به کمک نیروهای غیبی یعنی بیگانگان بیست سال حکم کرد و شمار فراوانی از مشروطه خواهان و مشروعه طالبان به حکم او گردن نهادند و آنان که سرفرو د نیاوردند سرهایشان را از دست دادند.

بیش از صد سال است که در فضای آزادی کش دیکتاتوری شاه پرست ها و شیخ پرست ها درباره ی این قزاق بی سواد دروغ پراکنی می کنند، او را چنین و چنان و بنیان گذار ارتش نوین و دانشگاه و راه آهن سراسری می خوانند. بنیان گذار وفرمانده آن ارتش نوینی که بدون آن که یک گلوله هنگام اشغال ایران از سوی بیگانگان شلیک شود، از ایران گریخت. کسی که سواد خواندن و نوشتن نداشت و نمونه خط و امضاء واقعی او هنوز هست و ناتوانی او را در نوشتن نشان می دهد و از دانش و دانشگاه بدور بود. ساختن دانشگاه تهران ترفندی بود برای باز کردن درهای دانش و جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران. اگر کسانی که او را به کودتا واداشتند و به قدرت رساندند نبودند او هرگز از سربازی به پادشاهی نمی رسید. راه آهن ایران از شمال به جنوب برای انتقال نیروهای متفقین ساخته شد در حالی که راه تجارتي باستانی جاده ابریشم از غرب به سوی شرق بود و ارتباط بین شهرهای بزرگ ایران در راه آهن رضا شاهی ندیده گرفته شد. او زمانی سردار سپه شد که سیاستمداران تحصیل کرده و شایسته ای مانند سپهبد امان الله میرزا جهانبانی، مهدی قلی هدایت، نجف قلی خان مصمصام السلطنه، احمد قوام، دکتر مصدق ، سپهبد محمد نجوان و ... در ایران وجود داشتند. نقد کردن خدمات انگلیسی ها در ایران، تاریخ ۵۷ ساله ی دیکتاتوری پهلوی ها و دوران جنگ سرد را در بر می گیرد که کتاب ها باید درباره ی آن نوشت. امروز که دیگر خطر کمونیسم و بلوک شرق نیست ببینید به نام اسلام چه بلایی به سر مسلمان ها و ملت ما آورده اند.

هنوز هم توده های ساده از مردمان درس خوانده و درس نخوانده نمی دانند مشروطه چیست و به چه درد می خورد. البته روشنفکران ما تلاش فراوان کرده اند و کتاب ها و مقاله ها و روزنامه ها درباره ی مشروطه نوشته اند اما مردمان میهن ما به آن سادگی که استقلال و آزادی را می فهمند و در خیابان ها فریاد می کنند، واژه ی مشروطه را درک و هضم نمی کنند و نکرده اند.

پس از فرار فرمانده ارتش نوین از ایران، رهبران سه قدرت پیروز در جنگ جهانی؛ استالین، چرچیل و روزولت، به تهران آمدند و محمدرضا فرزند شاه فراری را بر جای پدرش گماشتند. از مذاکرات کنفرانس

تهران هیچ کس آگاهی نیافت. با بالاگرفتن مبارزات ملت ایران بر ضد شرکت نفت انگلیس و بیرون راندن انگلیس ها از ایران دولت انگلیس با کمک آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت قانونی دکتر مصدق را با کودتای نظامی سرنگون کرد. شاه که از ایران گریخته بود با پشتیبانی بیگانگان به ایران بازگشت و دیکتاتوری خود را استوار کرد. او با غرور و ندانم کاری و ستم، تیشه به ریشه ی خود زد، خشم همه ی طبقات اجتماعی را برانگیخت و نقطه ای به پایان پادشاهی دوهزار و پانصد ساله ایران گذاشت.

همان دست های غیبی که انقلاب آزادیخواهی یعنی "مشروطیت" را به نا کجا آباد رهنمون شدند در نشست کنفرانس گوادلوپ (Conférence de Guadeloupe) از ۱۴ تا ۱۷ دی ماه ۱۳۵۷ تصمیم گرفتند شاه را بردارند و خمینی را که بر اوج موج انقلاب سوار بود به جای او بگذارند. خمینی خواستِ مردمان انقلابی را با خدعه دیگرگون کرد و در کنار آزادی و استقلال، "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد" را به ملت ایران غالب کرد. جمهوری اسلامی هم مانند واژه ی مشروطه، حُقه ای بود که کسی نمی دانست محتوای آن چیست. همه معنای "جمهوری" را می دانستند، "اسلامی" هم واژه ی آشنایی بود. هرکس برای خود اسلامی داشت که در نماز و روزه و حج خلاصه می شد. قرآن و حتا واژه های نماز را هم که عربی بود کسی نمی فهمید و در درازی ۱۴۰۰ سال مردمان ما به آن عادت کرده بودند. اما داد از این ترکیب اهریمنی "جمهوری اسلامی" که کسی از آن خبر نداشت. همانگونه که صد سال پیش کسی نمی دانست که مشروعه چیست. بیش از چهل سال دزدی و تجاوز و آدمکشی و فساد که جان و مال مردمان بی گناه و ثروت های کشور را به تاراج بردند، امروز دیگر همه از پیر و جوان می دانند؛ جمهوری اسلامی چیست؟ و مشروعه به چه معناست؟.

امروز دیگر همه می دانند که ایران مملکت امام زمان است. امام زمان و دست های غیبی کشور ما را به این روز سیاه دچار ساخته اند. البته امام دوازدهم یا امام زمان همان دروغی است که مانند مسیح موعود پیش از اسلام هم در ایران رواج داشته است، فقط آخوندهای مردم فریب برای پر کردن جیب های خود آن را از نو ساخته و پرداخته کرده اند. از میان نزدیک به ۸ میلیارد مردمان جهان بیش از ۱،۸ میلیارد نفر یعنی بیش از ۱۸۰۰ میلیون نفر مسلمان هستند. از این شمار مسلمانان جهان، کمی بیشتر از یک دهم آن یعنی ۲۰۰ میلیون شیعه هستند. در بین این شیعه ها جنگ هفتاد و دومت و جنگ های حیدری و نعمتی همیشه به راه بوده و هست. شیعه ها و سنی ها یکدیگر

را کافر می دانند و به جان هم افتاده و با نارنجک و گلوله و قمه و ساطور از پیر و جوان همه را می کشند. امام زمان خودش غایب است و جانشینان او از زمان برپایی سلسله ی صفویه تا به امروز، از پادشاه نابالغی مانند شاه اسماعیل صفوی و یا پیرمرد شیاد و بی سوادی مانند سیدعلی با کمک دست های غیبی به جان ایرانیان افتاده اند و هر روز با بهانه و یا بی بهانه مردمان میهن ما را می کشند.

البته این نزدیک به دویست میلیون نفر شیعه در جهان هر یک برای خود امام زمانی دارند و برخی هم به امام زمان باور ندارند، اما بسیاری از آنان مردمان بی آزار و سر به راهی هستند و می گویند؛ “عیسا به دین خود، موسی به دین خود”. البته این باور آشتی جویانه قابل احترام است و با آن می شود کشور آباد و آرامی ساخت، اگر دست های غیبی و آخوندهای خونخوار و انشاء الله و ماشاالله دست از سر ملت ما بردارند.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم – هفتم فروردین ماه ۱۳۹۹ خورشیدی برابر با ۲۶ مارس ۲۰۲۰ میلادی